

مرگ عاشقانه و عارفانه در ذهن و ضمیر امام حسین (ع)

سبکبار در صحرای کربلا بود

منبع: روزنامه اعتماد، روز پنج‌شنبه، مورخ: ۹۳/۸/۸

شب‌های عاشورایی است و ایامی که در آن به سر می‌بریم مصادف با شب شهادت امام حسین (ع) و یاران با وفای ایشان است. تصمیم دارم به مناسبت این شب عزیز مطلبی را در مورد پدیده «مرگ» و نسبت آن با عاشورا مطرح و بررسی کنم. در مورد این حادثه بزرگ دینی و تاریخی از ابعاد گوناگون مانند فقهی، کلامی، جامعه‌شناختی، عرفانی و دینی می‌توان سخن گفت. در میان متفکران و اندیشمندان در طول تاریخ مواجهه‌های گوناگونی با پدیده عاشورا صورت گرفته است. ما آدمیان تماما موجوداتی زمانمند و کرانمندیم و محکوم به مردن هستیم و چند صباحی در این کره خاکی زندگی می‌کنیم و عمر بلندی هم بر قیاس با آنچه بر این کره خاکی رفته است، نداریم. اما مهم نوع مواجهه و تصویر و درکی است که فرد از مرگ دارد. مولوی می‌گوید: مرگ هر کس ای پسر همرنگ اوست / آینه صافی یقین همرنگ روست / آزمودم، مرگ من در زندگی است / چون رهم زین زندگی، پایندگی است / ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد / یعنی او از اصل این زر بوی برد / مرگ تبدیلی که در نوری روی / نه چنان مرگی که در گوری روی

مولوی معتقد است که هر کسی نوع تلقی‌اش از مرگ خودش است و نوع شناختش از خویشتن مواجهه خود با مرگ و تصویری که از آن برقرار می‌کند. انسان بداند که چقدر از مرگ هراس دارد و کسانی که هراسی به دل دارند از خود می‌ترسند نه از مرگ. کسی که از مرگ می‌هراسد با خود دشمن است و کسی که از مرگ هراسی ندارد با خود دوست است. درست است که به ظاهر از مرگ می‌هراسی اما به واقع از خود می‌هراسی. اما سر این قصه در چیست و چه رازی در دل آن نهفته است؟ و من سعی می‌کنم سویه‌های اخلاقی و این مساله و مواجهه امام حسین با مرگ را از منظر اخلاقی بررسی کنم. ملاحظه کنید که اگر ما هرم اخلاقی که کنشگران اخلاق طرح می‌کنند به آن توجه کنیم قاعده هرم بر اساس منفعت و سود و زیان نهفته است. عموم آدمیان روابطشان را بر اساس کسب سود و دفع ضرر تنظیم می‌کنند. این مساله امر ناپسندی به نفس نیست مگر اینکه ضرری به فرد دیگری نرسانیم که خود سود ببریم. نظریه فایده‌گرایی در مکاتب اخلاقی همین موضوع را توضیح می‌دهد. عموم معتقدان به این نظریه بر این باورند که باید بیشترین فایده و ثمر و کمترین درد و رنج برای جامعه را تامین کرد. انسان‌های متوسط در هر جامعه‌ی عموم روابط اخلاقی خود را بر همین اساس تنظیم می‌کنند و از این حیث حرجی بر آنها نیست چرا که جامعه را متوسطان پر کرده‌اند. اما وقتی که از قاعده هرم پا فراتر بگذاریم و به میانه هرم بیاییم آدمیانی هستند که کنش‌های اخلاقی خود را بر اساس معیار عقلانی اخلاقی تنظیم می‌کنند. اما وقتی که به راس هرم می‌رسیم کسانی هستند که کارهای خود را بر اساس وظایف عقلانی اخلاقی تنظیم می‌کنند. کسانی که در قاعده هرم هستند دروغ نمی‌گویند چرا که متضمن سود بیشتر برای جامعه است اما کسانی که در راس هرم هستند اینها دروغ نمی‌گویند چرا که فضایل عقلانی اخلاقی اجازه دروغ گفتن نمی‌دهد. اینها کسانی هستند که فضیلت‌ها را کسب می‌کنند و ردایل را از خود و جامعه دور می‌کنند. این افراد در اقلیت هستند و تعدادشان به مراتب اندک است. انسان فضیلت‌مند کسی است که با رضایت خاطر امر درست و صحیحی را انجام می‌دهد و با طیب خاطر پلشتی را از خود دور می‌کند. با چنین تصویری که از کنش اخلاقی ارایه کردم قصه مواجهه ما با مرگ چگونه خواهد بود؟ کسانی که دل به دنیا دارند و به تعبیر قرآن رضایت به دنیا داده‌اند قاعدتا دل‌کندن از دنیا برای آنها بسیار سخت و

دشوار خواهد بود. اما این میان کسانی هستند که نوع مواجهه آنها با مرگ، مرگ عارفانه است. مرگ عارفانه مرگی است که شخص تعلقات چندانی به دنیا ندارد و نه تنها تعلقات چندانی به دنیا ندارد بلکه به استقبال مرگ هم می‌رود. آنچنان دلمشغولی او به دنیا کم است که مشکلی ندارد که اگر بداند که قرار است روزها و ساعتی چند در این دنیا نباشد. در آن غزل لطیف مولانا یک بیت و خطاب به شهیدان کربلاست: کجایی ای در زندان شکسته / بداده و امداران را رهایی. شهیدان کربلا مطابق با این تلقی کسانی بودند که در زندان را شکستند چرا که دنیا را زندان تجربه می‌کردند و مطابق با آن روایت مشهور که دنیا زندان مومن است و مطابق با آن هر می که عرض کردم کسانی هستند که در راس هرم قرار دارند و تعلقی به دنیا ندارند و می‌توانند به سهولت این دنیا را ترک کنند و به جایگاه ابدی بشتابند. مطابق با آنچه طرح شد بازگردیم به روز آخر زندگی امام حسین (ع). وقتی که حرین یزید ریاحی راه را بر امام بست و نگذاشت که ایشان عبور کند و طبق آنچه در تواریخ و مستندات آمده به امام گفتند که باید با یزید بیعت کنی. امام فرمودند که من با یزید بیعت نمی‌کنم. وقتی که امام بر سر دو راهی قرار گرفتند به خویشان رجوع کردند. قصه کوچکی نیست قصه حیات و ممات است. تا چه اندازه ما می‌توانیم در چنین شرایطی به خود رجوع کنیم و تصمیم بگیریم. شخص باید بسیار متخلق و پاکیزه باشد و نسبت روشنی از خویشان داشته باشد. به عبارتی حسابش با خودش روشن باشد و بداند که در این دنیا چه باید می‌کرده و به آنچه می‌خواسته رسیده است. امام (ع) یک شب را از لشکریان ابن زیاد مهلت گرفتند و تا پاسی از شب به عبادت مشغول بودند تا روز مبارزه فرا برسد و چنانچه می‌دانیم آن حادثه عظیم رخ داد. درسی که از این منظر که تصریح کردم می‌توان گرفت این بود که آن بزرگوار مرگ عارفانه و عاشقانه را انتخاب کرد و چون از سویی در بند این زندگی نبود و از سوی دیگر حقیقت زندگی بر او مکشوف بود و در خلوت نسبت به این امر اندیشیده بود و پختگی و بلوغ مکفی یافته بود امام حسین (ع) کسی نبود که از این قصه بهراسد. وقتی که به او گفتند امشب شب آخر زندگی توست به استقبال مرگ رفتند: کجایی ای در زندان شکسته / بداده و امداران را رهایی. دریافت که روز آخر رسیده و وعده دیدار نزدیک است. در مقام شکستن در زندان برآمد و مرگ عاشقانه و عارفانه را برگزید. مرگی که با سبکباری و سبکبالی همراه بود و جاودانگی و ابدی را به جان خرید. درس دیگری که از این حادثه عظیم می‌توان گرفت این است که ما آدمیان در مواجهه با مرگ خود را بشناسیم. او که در عداد انسان‌های فضیلتمند و امام و مقتدای شیعیان است مرگ عاشقانه و عارفانه را اختیار کرد و درس سبکباری و سبکبالی را به ما داد. توضیح آنکه همه روزی شخص باید آماده مرگ باشد اما نه اینکه در سكرات موت غرق شود و دایما به قصه شب اول قبر بیندیشد و البته اینها در جای خود مهم‌اند اما مرگ‌اندیشی که نشانه بلوغ فکری و معرفتی است می‌تواند شخص را نسبت به این حادثه آماده نگاه دارد و تصویر روشنی از مرگ در اختیار او قرار دهد. این درس‌ها به مثابه عطری است که در فضا پخش می‌شود و ما مطابق با توان خود از این عطر بهره ببریم. آن بزرگوار نه از مرگ هراسید و نه استقبال بی‌ثمری نسبت به مرگ داشت بلکه خویشان را به خوبی شناخت و نسبت خود را با خود و خدای خود روشن کرد.

این یادداشت تقریری از سخنرانی با عنوان «مکتب عاشورا و مرگ عاشقانه» که در مرکز اسلامی ولیعصر (عج) در کانادا ایراد شده است.